

# همکلاسی‌ها آمدند

فرقی نمی‌کند چند سال از تاریخ شهادت شان گذشته باشد؛ آنهایی که زمانی به‌عنوان نیروهای داوطلب برای دفاع از حرم اهل بیت (ع) قدم به سرزمین شام گذاشتند تا آرزوی داعش را برای از بین بردن مقدسات بر باد دهند. همان‌هایی که هرزگاہی به کشور برمی‌گردند تا نشان دهند راه‌شان هیچ وقت گم نمی‌شود. حالا

پیکر ۸ شهیدی که در مناطق مختلف سوریه به شهادت رسیده و پیکرشان در این سرزمین اسرارآمیز جا مانده بود، شناسایی شده است. شهدایی که در میان آنها نام دو شهید «علی آقاعبداللہی» و «سیدمصطفی صادقی» از دانشجویان دانشگاه آزاد هم به چشم می‌خورد. همان‌هایی که فارغ از سن و سال‌شان و شرایطی

که در کشور داشتند به سوریه رفته بودند تا نام‌شان برای همیشه در تاریخ حک شود. این شهدا در جریان جنگ سوریه به‌صورت داوطلبانه برای دفاع از حرم‌های آل‌الله به این کشور رفتند و در نتیجه عملیات‌هایی به شهادت رسیدند که پیکرشان در منطقه ماند و عنوان شهید جاویدالاثر به خود گرفتند.

چهار تن از این شهدا برای تهران و مابقی از استان‌های دیگر هستند که پس از طواف در حرم مطهر رضوی برای خاک‌سپاری به زادگاه‌شان منتقل می‌شوند. در این گزارش تلاش کرده‌ایم تا بخشی از زندگینامه دو شهید دانشگاه آزاد اسلامی را مرور کنیم که در ادامه می‌خوانید.

## سیدمصطفی صادقی، دانشجوی شهید واحد علوم و تحقیقات

انجام دادند و با اعمالی وحشیانه ایجاد رعب و وحشت کرده و عده‌ای از هموطنان‌مان را به شهادت رساندند. حالا بعد از گذشت بیشتر از شش سال بالاخره پیکر او شناسایی و قرار است در زادگاه خود به خاک سپرده شود.

### نرخ رفتن به سوریه چند است؟

شهید، تک‌پسر خانواده بود و در هنگام شهادت دو دختر سه و شش ساله داشت. امام حسیني بودن و شاگرد و دلدادۀ ممتاز مکتب کربلا بودن، ویژگی درخشان شهید سیدمصطفی صادقی است. سیدمصطفی نخبه علمی و کارمند سازمان انرژی اتمی بود، به همین دلیل با اعزامش مخالفت می‌شد. او در سخنانی گفته بود: «ما این مسیر را آگاهانه انتخاب کردیم. اصلا احساساتی نشدیم. من با ۳۴ سال سن و داشتن دو دختر سه‌ساله و شش‌ساله سعی کردم جلوی احساسات خودم را برای اینچنین کارهای پرخطری بگیرم.» سیدمصطفی در دست‌نوشته‌های خود شعری سروده که پایین سنگ مزارش در بهشت‌زہرا به چشم می‌خورد.

نرخ رفتن به سوریه چند است؟ / قدر دل‌کنندگان از دو فرزند است اگر از سوی معشوق نباشد کشتی / کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

### وصیتنامه عاشورایی سیدمصطفی

از شهید سیدمصطفی چند خطی به‌عنوان وصیتنامه یادگاری باقی مانده است. در وصیتنامه شهید سیدمصطفی صادقی نکات و توصیه‌های اعتقادی و انقلابی و عاشورایی کم‌نظیری وجود دارد. ولایت‌مندی و ولایت‌مداری و اعتقاد ارادت‌شديد به ولایت‌فقیه از نکات مشهود در وصیتنامه این شهید والا مقام است. در وصیتنامه او آمده است: «پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمودند: سزاوار نیست که مسلمان ششی را به صبح آورد مگر اینکه وصیت او آماده باشد.

الحمد لله رب العالمين والصلاة علی سیدنا محمد وآله الطاهيرين

## شهید علی آقاعبداللہی، مدافع حرم واحد یادگار امام (ره) را بشناسید

شهید علی آقاعبداللہی از دانشجویان دانشگاه آزاد واحد یادگار امام خمینی (ره) است که به‌تازگی طبق اطلاعیه اداره ایثارگران کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بعد از انجام آزمایش‌های دی‌ان‌ای شناسایی و به کشور بازگشت. او که مهر سال ۶۹ در شهر تهران به دنیا آمد، دارای تحصیلات دانشگاهی در رشته مهندسی برق و الکترونیک از دانشگاه آزاد واحد یادگار امام (ره) بود. او علاقه زیادی به نظامی‌گری داشت و بعد از اتمام تحصیلش در دانشگاه آزاد درسال ۹۰ وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد. در سال ۹۱ ازدواج کرد که حاصل این ازدواج یک پسر به نام امیرحسین بود. شهید مورد علاقه و الگوی او شهید صیادشیرازی بود.

۲۲ آذر سال ۹۴ بود که به سوریه اعزام شد و ۲۳ دی همان سال یعنی درست ۳۱ روز پس از اعزام در منطقه خالدیه خان طومان به درجه رفیع شهادت نائل شد. پدر این شهید بزرگوار درمورد شهادت او گفته بود: «ایشان در تاریخ ۱۳/۲۳/۹۴ به اتفاق دو ایرانی و ۲ سوری در منطقه خالدیه خان طومان برای عملیات می‌روند که در محاصره دشمن جبهه النصره قرار می‌گیرند. شهید سعید انصاری درجا شهید می‌شود و دیگر ایرانی به عقب برمی‌گردد. نمی‌دانم سوری‌ها چه می‌شوند. علی آقا مهماتش تمام می‌شود و درخواست مهمات می‌کند که یک‌دفعه پشت بی‌سیم می‌گویند دیر شده. آمدن و نیامدن‌تان فرق نمی‌کند. دیگر خبری از ایشان نمی‌شود.» حالا پیکر مطهر علی آقاعبداللہی بعد از حدود هشت‌سال به وطن بازگشته است.

### روایت پدرانۀ علی آقاعبداللہی

پدر این شهید بزرگوار در سال ۹۹ در گفت‌وگویی صفات اخلاقی علی آقاعبداللہی را این‌گونه توصیف کرده بود: «خصوصیات اخلاقی ایشان نماز اول وقت و تلاوت کلام‌الله مجید و اهل‌روزه گرفتن بود و پرداخت خمس مال برایش در اولویت قرار داشت. خانواده خود را خیلی دوست می‌داشت، مخصوصا فرزندشان و اهل مسافرت و تفریح بود. حلال و حرام و قول قرار سروقت و پوشیدن لباس مرتب را سرلوحه کار خود قرار می‌داد. ایشان در هفت‌سالگی مکبر مسجد حضرت ولیعصر (عج) بود و در ۱۲ سالگی وارد بسیج همان مسجد و به‌عنوان بسیجی عادی و سپس بسیج فعال شد.» پدر این شهید درباره زمره‌های رفتن او می‌گوید: «از دو ماه قبل از رفتن مادر ایشان متوجه شدند ولی گویا خودشان چیزی حدود دو سال بود که پیگیری بودند. چون اول ازدواج علی آقا گفته بود من پاسدار هستم و ماموریت می‌روم شاید شهید شوم، همسر ایشان پس از کلی درخواست ایشان موافقت نکردند؛ آمدند منزل ما. مادر علی آقا چون علی را دوست داشت نه نمی‌گفت. از طرفی بحث حرم حضرت زینب (س) و حضرت رقیه (س) بود، موافقت کردند. از من سوال کرد، گفتم شما زن و بچه دارید. گفت مگر تمامی شهدا زن و بچه نداشتند؟ من هم رضایت دادم.»

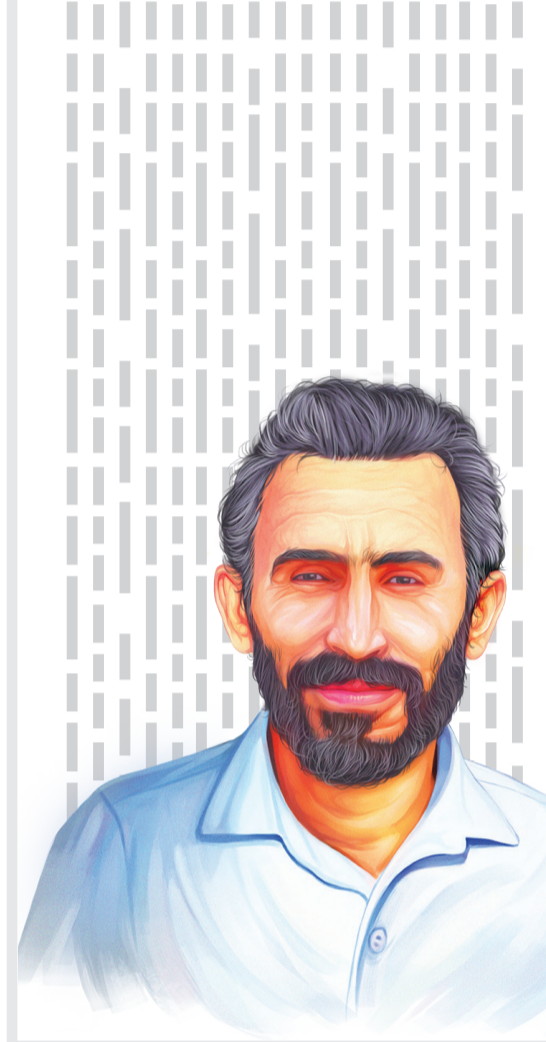
روز اعزام علی، پدر تک‌پسرش را تا محل اعزام بدرقه می‌کند. وقایع آن روز خیلی خوب در ذهن محمد آقاعبداللہی پدر شهید ماندگار شده است. او می‌گوید: «منی‌دانم بگویم



اینجانب سیدمصطفی صادقی فرزند سیدمیرزا، متولد ۱۸ دی‌ماه ۵۹ به شماره شناسنامه: ۵۶۰ در تاریخ یکم آذرماه ۹۳ با اعتراف به یگانگی پروردگار و رسالت خاتم‌پیامبران و امامت ۱۲ معصوم، درکمال صحت، سلامت و اختیار به موارد ذیل وصیت می‌کنم:

پدر و مادر عزیزم حلال‌کنید از این حقیر خیری ندیدید و تا متوجه بشوم که شما چه گوهری هستید زمان از دست رفت و البته خداوند شاهد است که تمام تلاشم را برای جبران معصیتی که در حق شما داشتم انجام دادم. همسرم تقاضا دارم و خواهش می‌کنم دخترانم را زینبی تربیت کن و در زندگی صبور باش و متوکل به خدا. هیات‌ها و مراسم مذهبی را به هیچ‌عنوان ترک نکن. این وصیت من است که فرزندان در هیات حضرت ابا‌عبداللہ (ع) پرورش یابند تا از هرگزندی مصون باشند. به همه دوستانم و رفقای هیات عشاق و دیگر دوستان بسیج و سازمان و آنان که به مجلس ختم می‌آیند توصیه کنید تا در گسترش نسل اسلام کوشا باشند و به فرامین رهبر عزیز امام‌خامنه‌ای روحی له‌الفدا گوش بسپارند و حداقل چهار فرزند برای گسترش اسلام تربیت کنند. اما از خدا می‌خواهم توفیق بدهد این بنده حقیر که تنها افتخارم خادمی هیات مولایم است را آنقدر زنده بدارد که در رکاب حضرت ولی‌عصر (عج) سربازی کنم اما اگر اجل مهلت نداد ولیاقت نداشتن ان‌شاءالله به دعای خیر شما عاقبت به خیر شوم. در پایان یادآور می‌شوم، اینجانب مقلد حضرت آیت‌الله‌العظمی الامام خامنه‌ای هستم.»

حال که پس از سال‌ها فراق پیکر مطهر این شهید مدافع حرم تخصص شده و به آغوش موطن و خانواده بازگشته است دانشگاهیان دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات عروج و شهادت پرافتخار این شهدای بزرگوار و عزیز را به محضر حضرت ولی‌عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)، مقام معظم‌رهبری (حفظه‌الله تعالی)، مردم شهیدپرور ایران اسلامی و خانواده معزز و بازماندگان آن شهیدان دلاور تبریک و تسلیت گفتند.



متأسفانه با خوشبختانه! روز اعزام علی، من از صبح با او بودم. اول مرا سوار موتورش کرد و به خیابان جمهوری رفتم تا کار بانکی‌اش را انجام بدهد. بعد با دوستش رفت دنبال کارت ملی و شناسنامه‌اش که برای اعزام لازم بود. همسر و فرزندش خانه ما بودند که آنها را رساندم و بعد علی را تا محل اعزامش همراهی کردم. نمی‌دانم چه حسی از درون به من می‌گفت این آخرین باری است که او را می‌بینم و رفتنش را بازگشتی نیست.» زمانی که شهید علی آقاعبداللہی به سوریه اعزام شد، از آنجا که تخصص مبارزات داشت، قرار شد در همین واحد خدمت کند اما روح بی‌قرارش باعث شد با اصرار از مسئولان اعزام به مناطق عملیاتی را تقاضا کند. پدر شهید می‌گوید: «گویا علی برای اعزام به منطقه عملیاتی موافقت سردار سلیمانی یا سردار اصلاتی را جلب می‌کند. یکی از همزمانش تعریف می‌کرد که روزی به محل صعب‌العبوری رسیده بودیم، دیدیم جوانی با لباس نظامی و اسلحه آنجا ایستاده است. از دیدنش تعجب کردیم. آنجا منطقه‌ای صعب‌العبور بود و مشخص بود که ایشان مسافت زیادی را پیموده آمده است. هویتش را پرسیدیم که گفت علی آقاعبداللہی است و موافقت سردار را برای کار عملیاتی گرفته است. اصرار داشت همراه ما بیاید و هرچقدر سعی کردیم مانعش شویم قبول نکرد و عاقبت با ما آمد. چند روز در منطقه عملیاتی بود که بعد قرار شد با شهید انصاری و یک رزمندۀ دیگر به نام آقای مجدم به خالدیه خان طومان بروند. اما طی راه به کمین تروریست‌ها می‌افتند و انصاری به شهادت می‌رسد. بعد از نماز مغرب و عشاء هوا تاریک می‌شود و گویا نیروهای سوری همراه‌شان هم فرار می‌کنند. در این هنگام علی قصد می‌کند جلوتر برود. آقای مجدم می‌گوید ما که مهماتی نداریم. علی می‌گوید من دو نارنجک و پنج فشنگ دارم. چون در تاریکی مشخص نبود چه کسانی مقابل‌شان هستند، می‌گویند لیبیک یا زینب که تروریست‌ها هم فریب می‌زنند و می‌گویند لیبیک یا زینب. این دو به خیال اینکه نیروهای خودی هستند جلوتر می‌روند که در محاصره آنها می‌افتند. مجدم می‌تواند از محاصره فرار کند اما علی می‌ماند و بعد از آن کسی او را نمی‌بینند. آخرین حرفی که از طریق بی‌سیم زده بود این جمله است من گلوله خوردم.»

### از پاسورتو تا خان طومان

کتاب «از پاسورتو تا خان طومان» از این شهید چاپ و توزیع شده است. این کتاب شامل خاطراتی از دوران کودکی این شهید مدافع حرم و چگونگی ورود وی به بسیج و سپاه پاسداران و نحوه پیگیری او برای اعزام به سوریه و قرارگیری در صف مدافعان حرم است. همچنین به ویژگی‌های اخلاقی این شهید در این اثر اشاره شده است. در این کتاب علاوه بر اعضای خانواده این شهید، با دوستان و برخی هم‌زمان وی نیز گفت‌وگو شده که در نهایت در قالب کتاب درآمده است. کتاب دوم نیز به نام «همسایه آقا» از انتشارات شهید کاظمی چاپ شده است.

### چند خط وصیتنامه شهید

علی آقاعبداللہی در وصیتنامه خود آورده است: «با سلام و صلوات

بر محمد و آل محمد(ص) و روح پرفروش امام (ره) و با درود به امام خامنه‌ای. خدمت همسر عزیز و دوست‌داشتنی خودم سلام عرض می‌نمایم. می‌دانم خیلی ناراحتی و از زمانی که با من ازدواج کرده‌ای جز زحمت چیز دیگری نداشته‌ام. می‌دانم تصور زیادی دارم و آن‌طور که شما برای من بوده‌ای من برای شما نبوده‌ام. اگر همیشه با شجاعت اصرار به انجام هرگونه ماموریتی داشته‌ام، فقط به خاطر همت و بردباری و مسئولیت‌پذیری شما بوده است. از خداوند می‌خواهم اگر عمری باقی بود، به بنده توفیق جبران زحمات شما را بدهد و اگر خداوند خواست و به این بنده لطف کرد و شهادت را نصیب کرد، امیدوارم بنده را حلال بفرمایید. همسر عزیزم، هدف بنده از این ماموریت لیبیک گفتن به شعار «نحن عباسک یا زینب» می‌باشد و دیگری خوشحالی خانواده‌های مسلمان که می‌دانم خوشحالی خانواده خود را در پی دارد و ناپودی کفار زمان ان‌شاءالله و در آخر توفیق شهادت. خواسته من از شما این است که لحظه‌ای از ولایت و خط رهبری جدا نشوید، زیرا دشمن امروز همین را می‌خواهد و تلاش به این دارد. به واجبات توجه بیشتری داشته باشید و لحظه‌ای از وجود خداوند و الطاف او غافل نشوید. دوست دارم عشق ولایت و رهبری و روحیه جهادی را در دل فرزندم امیرحسین زنده نگه داری، و اما امیرحسین گلم، پسر بابا پسر عزیزتر از جانم. سلام. در ابتدا برای شما دعا می‌کنم تا شهید راه اسلام و ولایت باشید.

امیرحسین عزیزم، اگر امروز پدرت در کنار تو نیست، ولی بدان که پدرت بسیار بسیار تو را دوست دارد و به خاطر نجات کودکان همسن تو رفته است تا پدر و مادر آنها هم خوشنود باشند و می‌دانم با شاد کردن دل آنها باعث شادی ابدی تو می‌شوم. ابراز عشق و دوست داشتن تو را در کلام و قلم نمی‌توانم ابراز کنم، ولی بدان که تو همه وجود پدرت بوده‌ای و دل‌کنند از تو خیلی برای من سخت بوده است، ولی من در ظاهر به روی خودم نیاوردم تا دیگران ناراحت نشوند و مانع رفتن بنده نشوند. گوش به فرمان ولی‌فقیه خود باشی و هوشیار «من از تو می‌خواهم تماما و آگاه و با بصیرت زندگی خود را توأم با تحصیل و کسب علم سپری نمایی و مراقب مادرت باشی و خواهشی که از تو دارم این است که مادرت را ازبیت و ناراحت نکنی، چراکه باعث ناراحتی من می‌شود.» پدر و مادر عزیزم سلام بدون هیچ مقدمه‌ای از شما بابت تمام کارهایی که کرده‌اید، به خصوص آخرین کار که اجازه رفتن بنده می‌باشد تشکر می‌کنم و دست و پای شما دو بزرگوار را می‌بوسم. می‌دانم چون خودم یک پدرم؛ نبود فرزند در کنار شما مشقت‌آور می‌باشد و من هم از ابتدا برای شما جز زحمت و سختی چیز دیگری نداشته‌ام و از خداوند می‌خواهم که به شما دو عزیزم صبر بدهد. پدر و مادر عزیزم می‌خواهم مراقب فرزندم و همسرم باشید و بنده را حلال کنید و برای بنده دعا بفرمایید. خواهران عزیزم سلام امیدوارم که حال شما عزیزان خوب باشد. می‌دانم که شما سه خواهر گلم را خیلی ازبیت کرده‌ام، امیدوارم بنده را حلال بفرمایید و برای بنده دعا کنید. دعا می‌کنم تا عاقبت بخیر شوید و در کارهایتان پیروز و سربلند و موفق باشید.»